

وقتی دانای کل خود را دست می اندازد!

● «می خواند» یعنی این که بعدش دانشگاه را رها کرد؟

— بله، درست مثل دکتر زئوس و سیلور استاین که قبل از او این کار را کرده بودند. البته امیدوارم گفتن این ها برای بچه ها بدآموزی نداشته باشد و این تصور را ایجاد نکند که برای نویسنده موفق شدن باید ترک تحصیل کرد!

● جز دو چهره ای که از آن ها یاد کردید، نویسندگان موفق دیگری نیز همین کار را کرده اند؛ بنابراین جا دارد بپرسم رها کردن دانشگاه واقعاً ربطی به موفقیت در نویسندگی و شکوفایی خلاقیت دارد؟ یعنی این امکان هست که تحصیل در دانشگاه و نظام آکادمیک، موجب چارچوب پذیری و منجمد شدن ذهن شود؟

— البته در جواب این سؤال باید حساب ایران را از کشورهای اروپایی جدا کرد. دانشکده های ادبیات ما نه تنها موجب شکوفایی استعدادها نمی شوند، بلکه با آموزه های سنگواره شان هر نوع استعداد و خلاقیتی را از بین می برند! حالا ممکن است کسی بپرسد: پس چه طور کسانی مثل محمدرضا شفیعی کدکنی و قیصر امین پور در عین داشتن دکترای ادبیات، شعرهای خوب هم سروده اند؟ جواب من این است که در این موارد خاص، استعداد و شاعرانگی این افراد، محدودیت ها و قید و بندها را تحت الشعاع قرار داده است.

البته در کشورهای اروپایی هم این حوزه چنان به مجموعه ای از نقدها و نظریه ها و مطالعه های ادبی گونه گونه محدود شده که تحصیل در آن نهایتاً به گرفتن یک کرسی دانشگاهی ختم می شود. اما نویسنده ها کرسی بگیر نیستند، کرسی شکن اند و نبوغ هنری آن ها در هیچ چارچوبی نمی گنجد. اگر اندی استنتون دانشگاه را رها کرد، به دلیل شوری بوده که در آن قالب ها نمی گنجیده است.

با این حال فراموش نکنید که نویسندگان با بیرون آمدن از دانشگاه با آموختن خداحافظی نمی کنند. آن ها راه و روش خودآموزی را به بهترین وجه بلدند و خود ما هم در ایران نمونه هایی در این زمینه داریم؛ مثلاً احمد شاملو که حتی گذشته از شعرهایش، اثری از او مثل کتاب کوچ که تبدیل به مرجع دانشگاهیان شده است.

البته نظر شخصی من این است که این بزرگان نیز در صورت داشتن اطلاعات آکادمیک و سیستماتیک در حوزه کارشان، می توانستند بُرد بیشتری به اثرشان بدهند. اما در هر صورت آن ها به قدری بزرگ و بالا هستند که فقدان آموزش رسمی نتوانسته ضربه ای جدی به کارشان بزند. بگذارید به صحبت هایم این طور پایان بدهم که کسانی مثل استنتون که از دانشگاه بیرون آمده اند، خود آمادگی مرجعیت داشته اند.

● خود شما در دانشگاه در چه رشته ای تحصیل (یا احتمالاً مثل

مجموعه «گام به گام با آقای گام» تا امروز جوایز مهمی برای اندی استنتون به ارمغان آورده است: بهترین کتاب های رده اوس ۲۰۰۷، کتاب بلویتر ۲۰۰۷ و ۲۰۰۹، کتاب خنده دار رولد دال، ریچارد جودی، کتاب های کودکان لستر شایر، فن تستیک بوک و ...

مجموعه داستان های «آقای گام» از سال ۸۶ تا امروز ذوق و مهارت مترجمی چون رضی هیرمندی را به تمامی به خود مشغول کرده است. ماجرای آشنایی هیرمندی با این کتاب ها هم در نوع خود جالب است: «در کتابخانه بین المللی مونیخ به صورت اتفاقی آقای گام شما بدجنسید را پیدا و شروع به خواندنش کردم. این کتاب از همان ابتدا مرا جذب کرد و چنان در آن غرق شدم که در فضای خلوت و ساکت کتابخانه، قهقهه خنده ام بلند شد!»

شیفتگی هیرمندی به این اثر چنان زیاد بود که از عصر همان روز و به محض رسیدن به خانه، همه فکر و ذهنش را به پای ترجمه این اثر گذاشت. آن زمان تنها جلد اول آقای گام چاپ شده بود که هیرمندی بخش اعظمش را در دوره اقامتش در آلمان ترجمه کرد. اما حالا هفت جلد از این مجموعه در سراسر دنیا و چهار جلدش در ایران (انتشارات چرخ فلک) منتشر شده است.

اگر بیش از این جوایز احوال و ارتباط ماجراهای آقای گام، اندی استنتون و رضی هیرمندی هستید، بهترین و نزدیک ترین راه، خواندن این گفت و گوی خالی از تعارف است.

عباس ترین

● تا همین چند سال پیش کسی اندی استنتون را نمی شناخت. اما امروز او یکی از پراعتبارترین های ادبیات کودک و نوجوان دنیاست. این نویسنده بی شاخ و دم یکدفعه از کجا پیدا ییش شد؟

— استنتون ماجرای نویسنده شدنش را این طور تعریف می کند: «تولد بچه ای یکی از بستگانم بود و می خواستم برایش هدیه ای بخرم. اما پولی در بساط نداشتم. با خودم گفتم: حالا که نمی توانم هدیه بخرم، در عوض برایش یک قصه می نویسم.»

و به همین سادگی آقای گام شما بدجنسید نوشته شد و کار اندی استنتون گرفت!

● نمی خواهید بگویند که این اولین نوشته اندی استنتون بود و قبل از آن اصلاً چیزی ننوشته بود؟

— چرا، دقیقاً می خواهم همین را بگویم! استنتون پیش از این مثل «دکتر زئوس» در آکسفورد درس می خواند و یک دانشجوی ادبیات انگلیسی ساده بود.



رضی هیرمندی

مهم‌ترین هدف‌هایش نقد نویسنده‌هایی است که بچه‌ها را دست‌کم می‌گیرند. او در حین به‌کارگیری روش‌ها و تکنیک‌های ادبی، شعار، فضاهای رمانتیک، تعلیق و... را به بازی می‌گیرد و دست می‌اندازد. چرا؟ برای این که بگوید از تکنیک، وسیله‌ای برای گول‌زدن بچه‌ها نسازیم.

یکی از ویژگی‌های اندی استنتون پرهیز از احساساتی‌گرایی و ادبی‌زدگی است و بارها شده که بعد از توصیف فضایی رمانتیک، خودش به مسخره کردن آن بپردازد. مثلاً در جایی می‌نویسد «در این احوال آفتاب داشت بالا می‌آمد و از لابه‌لای ابرهای خاکستری به طرزی دلگیر می‌درخشید و بر همه چیز نوری خاکستری می‌پاشید؛ گویی خنده و شادی از جهان رخت بر بسته...» تا این‌جا فضا جدی و دلگیرکننده است. اما استنتون به دلایل مختلف از جمله این که دلش نمی‌آید دل بچه‌ها را بشکند، فضا را عوض می‌کند و جمله‌اش را این‌طور ادامه می‌دهد: «و باد هرچه توپ فوتبال در دنیا در رفته بود!»

● **عمده‌ترین جلوه طنز استنتون در کدام بخش بروز و ظهور پیدا کرده؟ موقعیت، زبان، نگاه، فرم یا...؟**

— سوال بسیار هوشمندانه‌ای است، چون معمولاً کمتر کسی به چنین تفکیکی درباره‌ی اثر موفق‌ی مثل «آقای گام» فکر می‌کند. خود من موفقیت استنتون را به‌طور موازی هم در نوآوری‌های مربوط به صورت و فرم می‌دانم و هم محتوا. اندی استنتون به این نکته خوب آگاه بوده که مهم‌ترین عنصر در طنز، کنتراست یا تضاد است.

تضاد اگر فقط در حوزه فرم و زبان ایجاد شود، خطر تبدیل شدن به شوخی، لودگی و کلیشه‌سازی یا کلیشه‌بازی را دارد. در نقطه مقابل اگر این تغییرات فقط در محدوده محتوا و مسائل مربوط به اندیشه یا به عبارتی پیام باشد، می‌تواند گنده‌گویی و شعار از آب دربیاید.

استنتون، به هر دوی این‌ها به‌طور توأمان توجه داشته است. به‌طور خاص در حیطة زبان تعداد زیادی لغت ساخته که مال هیچ‌کس نیست و در قوطی هیچ عطاری پیدا نمی‌شود. ابتدا تصور من این بود

استنتون ترک تحصیل کرده‌اید؟

— در مقطع لیسانس در دو رشته زبان و ادبیات انگلیسی و فارسی قبول شدم که ابتدا در هر دو ثبت‌نام کردم و بعد از دومی انصراف دادم؛ استدلالم این بود — بی‌آن که قصد قضاوت درباره‌ی درستی یا نادرستی‌اش داشته باشم — که ادبیات فارسی را خودم می‌توانم بخوانم. بعد از گرفتن لیسانس و پانزده سال تدریس در دانشکده‌های پزشکی، حقوق و... به این نتیجه رسیدم که اطلاعات زبانی‌ام به ترمیم احتیاج دارد. بنابراین در مقطع فوق لیسانس در رشته زبان‌شناسی همگانی زیر نظر استادانی مثل دکتر یدالله ثمره، دکتر علی اشرف صادقی و زنده‌یاد علی محمد حق‌شناس تحصیل کردم.

● **تحصیل در دانشگاه، ذهن و خلاقیت‌تان را محدود کرد یا برعکس موجب شد در مسیر درستی بیفتید؟**

— راستش من چون در خودم این توان را نمی‌دیدم که نویسنده شاخصی شوم، دانشگاه به من لطمه‌ای نزد. حتی از آن‌جا که بعد از فارغ‌التحصیلی به‌طور تمام‌وقت به ترجمه روی آوردم، برداشتم این است که نه تنها لطمه‌ای در کار نبود، که حتی کمکم کرد. بنابراین از تحصیل در دانشگاه پشیمان نیستم. آن‌چه بیشتر به من ضربه زد، همان است که سعدی گفته: «شب چون عقده نماز می‌بندم / چه خورد بامداد فرزندانم؟». یادم است در دوره فوق لیسانس برای برآمدن از پس مشکلات زندگی پنج جا کار می‌کردم.

● **برگردیم سر مجموعه «گام به گام با آقای گام». شوخی‌های اندی استنتون حد و مرزی ندارد. او نویسنده‌ای است که با همه چیز شوخی می‌کند؛ از زبان گرفته تا موقعیت و فرم و قالب...**

— و شخصیت‌ها و مشاغل و درکل هر چیزی که فکرش را بکنید یا نکنید!

● **و حتی با خودش یا اثری که خلق کرده هم شوخی می‌کند.**

— با دریافت شما کاملاً موافقم. استنتون همه، حتی دانای کل و راوی را — که خودش باشد — دست می‌اندازد. مثلاً در جایی می‌نویسد: «او بیرون مغازه خوب خود را قایم کرد و در کمین نشست. کجا قایم شده بود؟ چه چیزها می‌پرسی؟ وقتی قایم شده بود، من از کجا بدانم؟!» یا در جای دیگری می‌نویسد: «سریع‌تر از آن که شما بتوانید این جمله را بخوانید، از درخت پایین جست و شاد و سنگول راه افتاد».

اندی استنتون یک نویسنده شوخ طبع ژرف‌اندیش ساختارشکن و در یک جمله آنتی تزی است در برابر تمام کلیشه‌های قدیمی و جدید ادبی. همان‌طور که اشاره کردید، او با عالم و آدم سر شوخی دارد و برای هیچ‌کدام حساب ویژه‌ای باز نمی‌کند. درواقع هیچ چیز و هیچ‌کس را نقدناپذیر و شوخی‌ناپذیر نمی‌داند. استنتون حتی با کتاب‌ها و شخصیت‌های داستانی محبوب بچه‌های سراسر دنیا هم شوخی می‌کند. جایی در «آقای گام و جن‌ها» نوشته: دست و پای قهرمان داستان را بسته بودند و او با این طناب‌ها دیگر نمی‌توانست حرکتی بکند، مگر این که هری پاتر باشد! یا در جایی دیگر فرایندی آلیری آن قدر از کارهای پُلی تعجب می‌کند که می‌گوید: پلی نکند تو هری پاتر باشی؟

استنتون حتی دست از سر نویسنده‌ها هم بر نمی‌دارد و یکی از

که من انگلیسی ندان با آن‌ها آشنا نیستم. پس به سراغ فرهنگ‌ها رفتم و حتی دست به دامن اساتید دانشگاه در خارج از کشور شدم. اما آن‌ها هم اظهار بی‌اطلاعی کردند و به این نتیجه رسیدم که این‌ها دست‌ساخت خود اوست. در تکنیک هم بازی‌های زیادی رخ داده است. نمونه‌اش همان چیزی است که شما هم در نقدی که یکی دو سال پیش در جهان‌کتاب نوشته بودید، به آن اشاره کردید؛ در میانه کتاب ناگهان با جمله‌ای روبه‌رو می‌شویم که به بچه‌ها می‌گوید داستان تمام شد! خواننده با خودش فکر می‌کند صفحه‌هایی از کتاب باقی مانده، مگر می‌شود کتاب تمام شده باشد؟! و دوباره در صفحه‌های بعد با جمله‌ای به همان مضمون مواجه می‌شویم و تا چند صفحه این بازی ادامه می‌یابد. تا این که بالأخره نویسنده کوتاه می‌آید و اعتراف می‌کند در ادامه کتاب یک داستان جایزه خواننده هم وجود دارد.

می‌گویند داستان باید آغاز، میان و پایانی داشته باشد. اما استنتون می‌گوید داستان می‌تواند پایان نداشته باشد. حالا کاری نداریم که عاقبت خودش هم پایانی برای داستان در نظر می‌گیرد. ولی قصدش گفتن این حرف است که همه چیز می‌تواند جور دیگری باشد. می‌شود در یک داستان از همان اول بنا را طوری بسازیم که سنگ روی سنگ بند نباشد و در عین حال ساختمانی درست شود.

● یعنی از الگوی مشخصی تبعیت نکنند، در عین حال که منطق خودش را داشته باشد؟

— دقیقاً! مثلاً با وجودی که با تعلیق‌های ساختگی مخالف است، خودش هم از آن استفاده می‌کند. اما تعلیق اندی استنتون، تعلیق جمله به جمله است. یعنی هیچ پاراگرافی نیست که در آن تعلیق نباشد و در نقطه مقابل، همین تعلیق مدام دست‌انداخته می‌شود. در واقع اندی استنتون با این کار شاخک‌های بچه‌ها را تیز می‌کند و از همین الآن به آن‌ها یاد می‌دهد که با خیال راحت یک‌جا ننشینند و پا روی پا نیندازند. آن‌ها با نویسنده‌ای مواجه‌اند که هرآن ممکن است بلایی سرشان بیاورد. این درس بزرگی برای بچه‌هاست که بعدها وقتی بزرگ شدند، در اجتماع ممکن است هر لحظه بلایی سرشان بیاید.

● البته بعضی‌ها هم طرح این مسائل را مناسب مخاطبان کودک و نوجوان نمی‌دانند و از آن‌ها به عنوان دغدغه‌های بزرگسالانه یاد می‌کنند.

— درست است، خیلی‌ها طرح مسائل اخلاقی، اجتماعی و اندیشگی را برای بچه‌ها زود می‌دانند. اما استنتون این کار را می‌کند و در عین سرگرم کردن مخاطب، حرف‌هایی می‌زند که اصلاً دغدغه بچه‌ها نیست و در سال‌های دورتر به آن خواهند رسید. آقای گام شخصیت منفوری است، اما همین آدم یک باغچه تمیز دارد یا مثلاً فرایدی آلبری شخصیت مَشنگی است، اما در عین حال دوست‌داشتنی است و قلب پاک‌ی دارد. این گفتن این حرف است که مجموعه هستی و عالم وجود و زندگی، مجموعه‌ای سیاه و سفید نیست.

استنتون در داستان‌هایش حرف‌های مهمی می‌زند. در جایی از زبان یکی از شخصیت‌ها نسبت به شخصیتی دیگر می‌نویسد: «من

او را برای همیشه به یاد خواهم داشت و اگر بشود، شاید هم بیشتر!» یا یکی دیگر از شخصیت‌ها — که همیشه در حال نوشیدن نوشابه است — مدام روی صندلی عقب جلو می‌رود و ورد زبانش این است: «گذشته اغلب تکرار می‌شود... گذشته اغلب تکرار می‌شود...» اندی استنتون حتی موضوع مسخ را برای بچه‌ها مطرح می‌کند و به آن‌ها نشان می‌دهد که آموزش و پرورش نامیزان و زیانمند می‌تواند به مسخ بچه‌ها منجر شود. در ابتدای داستان آقای گام و جن‌ها با جن‌هایی روبه‌رو هستیم که در انتهای داستان می‌فهمیم بچه‌هایی هستند که از کلاس درس فرار کرده‌اند و آقای گام آن‌ها را به کار گرفته است. استنتون سعی در تصویر این واقعیت دارد که به خاطر درس‌های کلیشه‌ای بی‌ارتباط با واقعیت زندگی و به خاطر دور کردن بچه‌ها از عالم هنر و کلیشه‌ساختن از علم و دانش، چه اتفاقی برای آن‌ها می‌افتد.

این‌ها حرف‌های کوچکی نیستند و استنتون در عین شکستن بسیاری از کلیشه‌ها، بسیاری از این حرف‌ها را هم می‌زند. اندی استنتون با تمام نویسندگانی که تا امروز با آن‌ها بوده‌ام، تفاوت دارد.

● حتی سیلور استاین و دکتر زئوس؟

— شاید فقط بتوانم با این دو نفر مقایسه‌اش کنم که شکل امروزی آن‌هاست، بدون این که دچار تقلید شده باشد.

● به نظر تان در آثار اندی استنتون، خلاقیت حضور پررنگ‌تری ندارد و او جایگاه درخشانی در ادبیات کودک و نوجوان به دست نیاورده است؟

— جواب گفتن به این سؤال مهم، چندان آسان نیست و برای این مقایسه ناچاریم به زمان دکتر زئوس برویم. دکتر زئوس کتابش را پیش سی و پنج ناشر بُرد و همه ردش کردند. در نهایت می‌خواست کتابش را آتش بزند که یکی از دوستانش که تازه ویراستار ناشری شده بود، آن را چاپ کرد. به ادبیات امروز امریکا نگاه نکنید؛ همین ادبیات هفتاد سال پیش بسیار محافظه‌کارانه بود و هرچه را که جنبه اخلاقی مستقیم و منظم و در چارچوب‌ها نداشت، طرد می‌کرد. حتی سیلور استاین هم از راه‌گشوده دکتر زئوس وارد شد. به نظر من اندی استنتون از دکتر زئوس و سیلور استاین جلوتر است، اما یادمان هم باشد که ما در زمان جلوتری هستیم و شاید بتوان گفت اندی استنتون روی دوش دکتر زئوس و سیلور استاین ایستاده است.

● استنتون نویسنده‌ای نوآور و دارای شخصیتی مستقل در ادبیات کودک و نوجوان است؛ با این حال شاید بتوان گفت او در به‌خصوص طنزآفرینی گاه از شگردهای نویسندگان و هنرمندان صاحب‌نام استفاده می‌کند و پا بر جای پای آن‌ها می‌گذارد. نظر شما چیست؟

— خود استنتون در مصاحبه‌ای گفته که از رولد دال خیلی تأثیر گرفته و اگر نظر مرا بخواهید می‌توانم نام دکتر زئوس را نیز اضافه کنم.

● در حوزه ادبیات بزرگسال چه‌طور؟ مثلاً فکر نمی‌کنید بعضی از شوخی‌های استنتون از جنس و اسلوب شوخی‌های وودی آلن هستند؟

— چاره شوخی‌های او به‌خصوص در زمینه مرزشکنی‌ها و رفتن به درون روح مخاطب و اشیاء و خلاف‌آمد عادت‌ها را به شوخی‌های آلن

نزدیک می‌بینم.

● شوخی‌ها و بازی‌های زبانی مجموعه «گام‌به‌گام با آقای گام» تا چه اندازه قابل برگرداندن به زبان فارسی بودند؟ آیا مواردی وجود داشت که این بازی‌ها در ترجمه از دست رفته باشند؟

— بله، در مواردی دو زبان نتوانستند هم‌وردی کنند. نه به این خاطر که زبان فارسی ضعیف‌تر باشد؛ به این دلیل که طبیعت هنر و ادبیات این است که گاه زبان مقصد کم بیاورد یا شاید هم بهتر است بگویم مترجم کم بیاورد!

● می‌توانید نمونه‌ای از این «از دست‌رفته‌ها» را برایمان بگویید؟
— بله، معروف‌ترینشان تکیه کلام فرایدی آبری است: «حقیقت، لرزانک لیموئیه». در متن اصلی «لرزانک»ی در کار نیست و به جایش «مرنگ» آمده است. مرنگ، خوردنی‌ای است که خواننده فارسی زبان با آن آشنا نیست و طبیعتاً نمی‌شد آن را با پانوشت ترجمه کرد. بنابراین فکر کردم «لرزانک» جایگزین خوبی می‌تواند باشد که هم متناسب با محتوا بود و هم جنبه طنز داشت. از نظر ظاهر هم لرزانک یا همان ژله، مثل مرنگ جزو غذاهای اصلی محسوب نمی‌شود و شکل دسر دارد. با این جایگزینی، به نوعی شیطنت به خرج دادم و سعی کردم چیزی به متن اضافه کنم؛ سیال و نامتعیین بودن حقیقت را از طریق لرزانک نشان دادم.

البته تغییرات فقط در این حد نبود. من بار اصطلاحات روزمره متن را تا حدودی بیشتر کردم. خیلی از صاحب‌نظران دانش مطالعات ترجمه معتقدند واحد ترجمه، جمله است و جمله را نه باید بیش‌گردانی کرد و نه کم‌گردانی. اما من این کار را کرده‌ام و به بار اصطلاحی طنز داستان‌ها افزوده‌ام. از تصمیمی که گرفته‌ام نیز دفاع می‌کنم و معتقدم در حوزه طنز و شعر نمی‌توانید با زبانی محدود دست به ترجمه بزنید. مطمئن باشید اگر از اصطلاحات و واژه‌های باردار طنز استفاده نمی‌کردم، مجموعه «آقای گام» به این‌جا که هست، نمی‌رسید.

● پیشتر به کلمه‌ها و ترکیب‌های دست‌ساخته استنتون اشاره کردید؛ برای ترجمه این بخش از داستان‌ها چه تدبیری اندیشیدید؟

— بگذارید با ذکر نمونه‌هایی به این سؤال جواب بدهم. در متن اصلی تکیه کلام آقای گام shabba me whiskers است که معادل روشنی ندارد و من به جایش «عجیباً عجیباً» را قرار دادم. یا در موردی دیگر smoky palooky یا marzipan را عیناً به کار بردم.

● هیچ‌کدام این کلمه‌ها معنی ندارند؟

— بعضی‌هایشان به شکل کلمه کلمه معنی دارند مثل me old shoe lace. me یعنی من، old یعنی پیر، shoe lace یعنی بند کفش. اگر قرار بود این ترکیب را به همین صورت ترجمه کنم، باید می‌نوشتیم «بند کفش خودم» که بعدها این کار را کردم. ولی در اولین پله ترجمه «آقای گام» که بچه‌ها هنوز با زبان استنتون آشنا نبودند، نمی‌توانستم این کار را بکنم و احتمالاً به نظر مخاطبان غیرطبیعی و غیرقابل قبول می‌آمد.

● فکر نمی‌کنید بامعنی ترجمه کردن یک ترکیب بی‌معنی، موجب



دور شدن خواننده از فضای خلق شده توسط نویسنده می‌شود و حتی به فرم یا شخصیت‌پردازی داستان خدشه وارد می‌کند؟

— چرا، اما فکر می‌کردم برای بچه انگلیسی‌زبان این خلاف آمد عادت، احتمالاً قابل قبول‌تر از بچه ایرانی است. چه بسا جایی مثلاً در یک برنامه تلویزیونی همین جمله me old shoe lace از زبان یکی از شخصیت‌ها گفته شده باشد و چون ما در آن بافت فرهنگی قرار نداریم و از آن بی‌خبریم، در این زمینه ریسک نکردم. هرچند به قول شما فضایی که اندی استنتون خلق کرده، توأم با ریسک است. با این حال من سعی کردم تا حدودی در محدوده عرف‌ها و قابل‌فهم‌ها حرکت کنم. البته این را هم بگویم که قبل از ترجمه این نمونه‌ها با یکی از اساتید انگلیسی دانشگاهی در امریکا مشورت کردم که متأسفانه اظهار بی‌اطلاعی کرد و نتوانست کمکی بکند.

● اما مخاطبان داستان‌های استنتون، برای گرفتن شوخی‌های استنتون باید حداقلی از مطالعه و درکی از ادبیات داشته باشند. با این حرف موافقید؟

— بله، همچنان که در جلد‌های بعد این ترکیب را به همان شکل کلمه‌به‌کلمه معنی کردم و معادل بامعنی برایش نگذاشتم. شخصاً به نکته‌ای که اشاره کردید، اعتقاد دارم. در بین کودکان هم دو نوع خواننده داریم، خواننده‌های با سلیقه ساده‌پسند و خواننده‌های جدی‌تر و کتاب‌خوان‌تر. کتاب‌های استنتون همان‌طور که گفتید، برای خواننده‌های جدی‌تر یا — اگر بتوان با تسامح این ترکیب را به کار برد — خواننده‌های کودک فرهیخته است.

● در ترجمه فارسی آقای گام، زبان و لحن مشخصی دیده می‌شود. چه عواملی در رسیدن به این زبان نقش داشته‌اند؟

— هنگام ترجمه مجموعه آقای گام، به خوبی متوجه سنگلاخ‌های زبانی — ادبی استنتون بودم و مهم‌ترین چیز را تعیین وضعیت و موقعیت خود در ترجمه این اثر می‌دانستم. من به یک



همان طور که زبان اندی استنتون در انگلیسی، زبان یگانه‌ای است در فارسی هم چنین باشد. بر این اساس زبانی را انتخاب کردم که فکر کردم می‌تواند برای بچه‌ها لذت‌بخش، سرگرم‌کننده و آموزنده باشد. مثلاً ترجمه کرده‌ام: «علت پیش آمدن هر اتفاقی چیست؟ چرا اتفاق پیش می‌آید؟ این سؤالی است که این روزها ورد زبان همه است. مردم از علم می‌پرسند: آهای علم! علت پیش آمدن اتفاق چیست؟ علم هم که خوشبختانه جواب این سؤال را حاضر و آماده در جیب دارد.» در این جا «در جیب داشتن» اصلاً در متن انگلیسی نیست و من آن را جایگزین کرده‌ام. جمله اصلی این است: «خوشبختانه علم هم جواب همه چیز را دارد».

قضاوت درباره این که نتیجه چه طور از آب درآمده، برعهده خوانندگان و منتقدان است. به هر حال اگر در این زمینه موفق شده باشم، کلاهم را باید بیندازم آسمان هفتم، یا به زبان استنتونی کمی هم آن‌ورتر!

● ویژگی داستان‌های استنتون استفاده از ظرفیت‌های قالب‌های مختلف و متنوع مثل شعر، ترانه، جمله قصار و... است. در برگردان این بخش‌ها با کسی مشورت کردید یا کار را به تنهایی به انجام رساندید؟

— خیلی دلم می‌خواست مشاوره می‌داختم، اما متأسفانه امکانش نبود. دورافتادگی روشنفکران از همدیگر و عزلت‌زدگی من و هم‌نسلانم و نیز مشغولیت‌های مادی و معنوی آدم‌های امروز مانع از آن می‌شود که چنین امری محقق شود. این جور وقت‌ها یاد این شعر می‌افتم: «کوه‌ها با هم‌اند و تنهایند/ هم‌چو ما باهمان تنهایان».

در نهایت، هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست و در کارگاه خصوصی خودم عمل آمده است. مسلماً اگر به عنوان مشاور به شاعر یا حتی ویراستاری دسترسی می‌داختم، ممکن بود تغییراتی در کار ایجاد شود. اما این را هم بدون هیچ تکبر یا تواضعی بگویم که فکر نمی‌کنم این تفاوت چندان بزرگ باشد.

● در بخش ویرایش یا برگرداندن شعرها؟

— در هر دو بخش! چون شعرها هم شعر درست و حسابی‌ای نبودند و نظم درست و درمانی نداشتند که آدم افسوس بخورد که مثلاً این شعرها را ویلیام بلیک گفته! استنتون همان طور که به سراغ همه چیز می‌رود، سربه‌سر شعر هم گذاشته است.

● اما فکر نمی‌کنید یک شاعر بهتر می‌تواند سربه‌سر شعر بگذارد و ترجمه یک سروده بد را بهتر — یا شاید هم باید گفت بدتر — از آب در بیاورد؟

— حرفتان را قبول دارم، منتها با یک «اما»! یک شاعر بهتر می‌تواند دست‌انداختن‌ها، شوخی‌طبعی‌ها و ظرافت‌های ظاهراً به‌هم‌ریخته و در عین حال هنرمندانه را برگرداند، اما او نه تنها باید فارسی‌دان باشد، بلکه باید به انگلیسی نیز اشراف داشته باشد. و حتی این دو شرط هم کافی نیست و باید از ذوق طنز نیز برخوردار باشد.

● چرا در مجموعه «گام‌به‌گام با آقای گام» از حضور یک ویراستار بهره نگرفته‌اید؟ نکند اعتقادی به ویراستار ندارید؟

— برعکس، ویرایش را جزء لازم فرایند آماده‌سازی و تولید کتاب

استراتژی زبانی برای برگرداندن داستان‌های اندی استنتون احتیاج داشتم و به نظرم این مهم‌ترین کار قبل از آغاز ترجمه است.

بگذارید با مثالی حرفم را روشن کنم. بیش از پانزده ترجمه از شازده کوچولو در دست است. سه مترجمی را که به دلایل ادبی این متن را ترجمه کرده و از روی دست دیگران نگاه نکرده‌اند در نظر بگیرید: محمد قاضی، ابوالحسن نجفی و احمد شاملو. در ترجمه هر یک از این سه نفر نوعی استراتژی، درک و دریافت خاص از شازده کوچولو دیده می‌شود که از آغاز تا پایان به آن وفادار مانده‌اند. همان طور که پیشتر هم گفتم، واحد ترجمه را جمله می‌دانند؛ اما من می‌خواهم از این هم فراتر بروم و بگویم برای فهمیدن تفاوت ترجمه‌ها گاهی نیازی به خواندن یک جمله کامل نیز نیست. برای اثبات حرفم بخشی از جمله اول شازده کوچولو را با سه ترجمه مختلف ذکر می‌کنم.

— وقتی شش ساله بودم، روزی در کتابی ... (قاضی)

— وقتی که شش ساله بودم، یک‌روز در کتابی ... (نجفی)

— یک‌بار شش سالم که بود، تو کتابی ... (شاملو)

قصدم ارزش‌گذاری و قضاوت روی کار این سه بزرگوار نیست و تنها می‌خواهم بگویم با دقت در این سه عبارت — و نه جمله — می‌فهمیم که با سه رویکرد متفاوت روبه‌رو هستیم و ملغمه و لباس چهل تکه در کار نیست.

یادمان باشد که امانت و وفاداری در ترجمه ادبی گذشته از انتقال دقیق مفهوم، شامل بازآفرینی سبک اثر و نمایش ظرافت‌های تازه و بدیع زبان هم می‌شود؛ به طوری که حاصل کار ارائه یک اثر ادبی در فرهنگ مقصد باشد. در یک کلام: هم‌ارزی معنایی، همراه با هم‌ارزی تأثیرگذاری.

درباره انتخاب زبان در ترجمه آقای گام، به این فکر می‌کردم که این زبان باید زبانی نو و متناسب با شوخ‌طبعی‌ها، جسارت‌ها و زبان‌بازی‌های هنرمندانه استنتون باشد. درواقع قصدم این بود که

می‌دانم. پشت این حرف ناشر که هندوانه می‌گذارد زیر بغل من مترجم و می‌گوید: «کار شما که نیاز به ویرایش ندارد!» یا حتی پشت این جمله که: «کسی پیدا نمی‌شود کار شما را ویرایش بکند» این معنی پنهان است که ویراستار خوب کم پیدا می‌شود و برای استفاده از یک ویراستار قابل هم باید هزینه کرد و حق‌الزحمه‌ای متناسب با شأن و وقتی که می‌گذارد پرداخت. به نظر من دوران ایرج جهانشاهی‌ها، سیروس طاهبازها و کریم امامی‌ها به پایان نرسیده؛ منتها ویراستارها نمی‌توانند از این راه زندگی کنند.

به‌رحال هروقت که امکان داشته، به سراغ ویراستار رفته‌ام. مثلاً کتاب این هم جور دیگر را به‌هدف ویرایش برای دوستم، عبدالله کوثری فرستادم که چند جمله‌اش را عوض کرد و اثر دیگرم، فرهنگ گفته‌های طنزآمیز را نیز ویرایش کرد. همسر و پسر بزرگم هم که دائم ترجمه‌های مرا نگاه می‌کنند، پیشنهادهایی دادند. این نشان می‌دهد که من با ویراستاری کتاب‌هایم مشکل ندارم و افتخار می‌کنم که این افراد ترجمه‌هایم را ویرایش کرده‌اند: سعید قهرمانی، سعید سلطان پور، عبدالله کوثری، علی خزائی‌فر، علی صلح‌جو، علی‌اکبر رژدام و...

● با نگاهی به متن‌هایی که ترجمه کرده‌اید، دو عامل مؤثر در انتخاب‌هایتان قابل تشخیص است: اول، عنصر طنز و دوم، ناشناخته بودن نویسنده در ایران. چهره‌ای که قرار است بعد از سیلور استاین، دکتر ژوس و اندی استنتون به مخاطب فارسی زبان معرفی کنید، کیست؟

— در تاریخ و ادبیات چیزی نادیده نمی‌ماند و حقی ضایع نمی‌شود. شما با سؤالتان همه چیزهایی را که من می‌خواستم بگویم، بیان کردید. من دل‌باخته و دل‌شيفته و دچار دو عاملی هستم که به آن‌ها اشاره کردید. اما عامل سوم هم هست که شما به‌صورت پنهان در حرف‌هایتان از آن یاد کردید و آن، نو بودن و هنجارشکنانه بودن

متن است.

من بیش از هزار بار به خودم قول داده‌ام غیر از شعر و طنز چیزی ترجمه نکنم، اما باز توبه شکسته‌ام. زمانی اعلام کردم که من دیگر ترجمه نخواهم کرد، اما می‌بینید که کردم! بعدتر گفتم غیر از شعر و طنز ترجمه نمی‌کنم، ولی حالا خیلی خیلی یواشکی — یا به‌قول استنتون به‌شرطی که شما هم یواشکی و با فونت ریز بنویسید — می‌گویم که باز توبه شکسته‌ام و در حال حاضر یک کتاب غیرطنز در دست ترجمه دارم. البته برای این توبه‌شکنی دلیل دارم که همان عامل یا تبصره سوم است: نو بودن! این اثر که نویسنده‌اش در ایران شناخته شده نیست، خیلی خیلی نو بود. البته اثر تاحدودی تراژیک است، ولی از نظر تکنیک به حدی نو است که گله‌ها افتادم در آن. فقط چون به ناشر قول داده‌ام قبل از چاپ اسم نویسنده را جایی طرح نکنم، از معرفی‌اش معذورم. درنهایت این‌که این‌طور که پیداست ما ترجمه را رها کرده‌ایم، ترجمه ما را رها نمی‌کند.

● و به‌عنوان صحبت پایانی چیزی از مجموعه آقای گام بگویند که تا به حال نگفته باشید.

— نکته مهمی که در تبلیغات مجموعه آقای گام در خارج از ایران مدنظر بوده، اشاره به این بوده که این کتاب متعلق و محدود به یک سن یا یک نسل نیست. در تبلیغ پشت‌جلد آقای گام — که در ترجمه فارسی حذف شد — نامه یک دختر بچه به ناشر را چاپ کرده‌اند: «من کتاب آقای گام را برای مامانم که در آشپزخانه بود، خواندم. مامانم این قدر خندید که نزدیک بود جیش کند!».

در یکی از سایت‌ها هم پدری این نظر را نوشته است: «من به آقای استنتون اعتراض دارم که موجب شده مدتی دیر سر کار حاضر شوم؛ برای این که هر شب دخترم مجبورم می‌کند کتاب آقای گام را برای او بخوانم و مرا از کار و زندگی انداخته است!»

